

مرک ابو طالب

« در لحظاتی که مقاله ذیل را مینگارم، زندان قطیف سایه بر سر
« در جوان آزاده و شجاعی انداخته است که کنایه درباره اسلام و »
« ایمان و اخلاص ابو طالب نوشته و در کشور حجاز منتشر نموده است »
« وی از مدارک خود اهل سنت ایمان ابو طالب؛ شخصیت عظیم عالم اسلام،
« را اثبات کرده و تنها بهمین جرم مقامات قضائی حجاز در جهان »
« آزادی بیان و عقیده؛ از او درخواست نموده که سخن خود را پس،
« بگیرد و از آنجا که وی نخواسته است حقیقتی را که وی عقیده بان »
« داشت منکر شود؛ محکوم باعدام شده پس از اقدامها و وسایط تخفیفی،
« در جرم او قائل شده اند؛ او را بچیس ابد محکوم کرده اند بالاخره،
« اقدامات شدید باعث گردیده تخفیف دیگری در مجازات او قائل،
« گردند، او را به هشتاد ضرب به تازیانه محکوم نمایند. »
« وی اکنون در زندان بانتظار سر نوشت خود بسر میرود؛ چه ایام
« باید مردم مسلمان همتی کنند و جدا از مقامات قضائی حجاز بخواهند،
« تا از مجازات او صرف نظر کنند و مسلمانان را نسبت به کشور عربی »
« سعودی که افتخار حمایت از اسلام و مسلمانان و حریم را دارد،
« بدین ننماید؛ و یا این جوان بیگناه و حقوق در زیر ضربات تازیانه،
« جان سپرد. »

محاصره اقتصادی قریش؛ بانقشه‌ی گروهی از نیک اندیشان قریش؛ درهم شکسته شد
پیامبر و هواداران وی پس از سه سال تبعید ورنج؛ از شهبابی طالب، بیرون آمده و راه خانه

های خود را پیش گرفتند؛ خرید و فروش با مسلمانان آزاد گردید؛ میرفت که وضع مسلمانان سروسامانی پیدا کند؛ ناگهان پیامبر اکرم با پیش آمد بسیار تلخی روبرو گردید و این مصیبت ناگوار اثر بسیار سوئی در روحیه مسلمانان بی پناه از خود باقی گذارد، اندازه تأثیر این حادثه در آن لحظه حساس با هیچ مقیاس و ترازومی قابل سنجش نبود؛ زیرا رشد و نمو آئین اسلام روی دو پایه استوار بود: داشتن آزادی بیان و قلم؛ بودن نیروی دفاعی، اتنا قادر آن لحظه ای که از آزادی عقیده برخوردار شده بودند، پایه دوم را از دست دادند، یعنی یگانه حامی و مدافع اسلام؛ از میان آنان رخت بر بست و صورت در نقاب خاک کشید.

در آن روز؛ پیامبر اکرم حامی و مدافع را از دست داد، که از سن هشت سالگی تا آن روز که پنجاه سال از عمر رسول خدا میگذشت، حفاظت و حراست او را بر عهده داشت، و پروانه وار گرد شمع وجود او میگشت، و تا آن روزیکه محمد صاحب در آمدی شد، هزینه زندگی او را میپرداخت و او را بر خود و فرزندان مقدم میداشت.

شخصیتی را از دست داد، که هنگامیکه عبدالمطلب (جد پیامبر) «محمد» را در آخرین لحظات عمرش با و سپرد و او را با شعر زیر مخاطب ساخت

أوصیک یا عبد مناف بهدی بموحد بعد ایبه فرد

ای عبدمناف (اسم ابوطالب عبدمناف بوده و لذا پدرش او را با این اسم خطاب مینماید) (۱) نگاهداری و حفاظت شخصی را که مانند پدرش یکتا پرست است؛ بردوش تو میگذارم؛ وی در پاسخ عبدالمطلب گفت: یا ابا له نوصین بمحمد فانه انبی و ابن اخی؛ پدر جان، محمد هیچ احتیاج بسفارش ندارد، زیرا او فرزندان من است، و فرزند برادرم

من تصور میکنم که آندمیکه عرق مرگ بر جبین ابوطالب نقش بسته بود پیامبر اکرم بیاد حوادث تلخ و شیرین گذشته افتاد، و تمام آنهارا از زیر نظر خود گذراند و با خود گفت:

۱- این خفته ای که در بستر مرگ افتاده؛ همان عموی مهربان من است که شبه-امرا از خواب بگام بلند میکرد؛ و دستم را میگرفت در نقطه دیگری و سائل استراحت مرا فراهم مینمود و فرزند دلبد خود علی را در خواب بگام من میخواست و با تندی و نظرش این بود که هر گاه قریش بطور ناگهانی بریزند و بخواهند مرا در حالت خواب قطعه قطعه کنند؛ تیرشان به هدف اصابت نکند؛ و فرزندش علی فدای بقاء و زندگی من گردد. حتی هنگامیکه یکشب فرزندش علی با او گفت با با جان

(۱) گاهی گفته میشود که نام او عمران است چنانکه در زیارتنامه ای که مستحب است از دور خوانده شود، پیامبر را چنین خطاب میکنیم: السلام علی عمك عمران انی طالب؛ برخی تصور کرده اند که ابوطالب نام اوست نه کنیه او.

انی مقتول ذات ایلة : بالاخره من یکشب در همین بستر کشته خواهم شد، اورا بالحن شدید
باسخ داد:

اصبرن یا بنی فالصبر احبی کل حی مصیره لشعوب
قد بلوناک و البلاء شدید لنداء النجیب و ابن النجیب

: فرزندم بردبار باش، بردباری از نشانه های خردمندی است، هر زنده ای بسوی مرگ خواهد رفت تو را آزموده ام و بلاها سخت دشوار است تو را فدای زنده ماندن نجیب فرزند نجیب (محمد بن عبدالله) نموده ام و فرزند او علی ویرا با سخنانی شیرین تر و نتر تر پاسخ داد و مرگ خود را در راه پیامبر از افتخار خود دانست

۲-، این بدن بی روح همان بدن عمومی گرامی و فادار من است که در راه من سه سال در بدر شد، و استراحت را از عموم فامیل سلب نمود و همگی با من در میان دره ای بسر بردند؛ و بر ریاست و سیادت و آقائی خود پشت بازندند؛ یعنی تمام دنیا وهستی خود را از دست داد؛ و مرا گرفت و پیامی سخت و کوبنده برای قریش فرستاد و بانان آشکارا فهمانید: هرگز از یاری من نخواهد دست بر داشت اینک متن پیام او:

فلاتحسبونا خاذلین محمداً لدی غربة منا ولا متقرب
ستممنحه منا ید هاشمیة و مرکبها فی الناس اخشن مرکب

یعنی: ای دشمنان محمد تصور نکنید؛ که ما از محمد، دست بر میداریم، نه! او همواره در غربت و غیر غربت در نزد ما گرامی است؛ بازوان قوی هاشمی اورا از هر گزندی مصون میدارد

ناله و شیون از خانه ی ابوطالب، بلند شده، اطباء معالج او را قطنی دانسته، دوست و دشمن دور خانه او جمع شده که در مراسم دفن او شرکت ورزند، ولی مگر میشود غائله مرگ مانده ابوطالب، که رئیس قریش؛ و سید قبیله است باین زودی خاتمه یابد؟

نمونه های از عواطف و محبت های ابوطالب

در صفحات تاریخ نمونه هایی از عواطف و مهر افراد نسبت بیکدیگر یاد آوری شده، که بیشتر آنها روی ملاک های مادی و صوری؛ و بر محور مال و جمال دور میزده است و بفاصله کمی لهیب سوزان محبت در کانون وجودشان رو بخاموشی گذارده و از بین رفته است.

ولی عواطفی که پایه آنرا؛ پیوندهای خویشاوندی و یا ایمان و اخلاص بفضل و فضیلت و کمالات روحی و معنوی شخص مورد علاقه تشکیل دهد هرگز ریسمان محبت این زودپها از

هم نمیگسلد.

اتفاقاً شالوده مهر و علاقه ابوطالب نسبت به محمد، بر اساس هر دو ملاک بود یعنی هم ایمان باو داشت و او را یک فرد کامل؛ و مظهر تام انسانیت، میدانست و هم برادر زاده او بود و او را بجای برادر و فرزند در کانون دل جای داده بود.

تقدیری ایمان بمقامات معنوی و تقرب وی بدرگاه الهی داشت که در مواقع خشکسالی او را همراه خود بمصلی میبرد؛ و خدا را بحق و مقام و نزدیکی او بدرگاه مقدسش سوگند میداد و برای مردم بلا دیده و دوزخ رحمت؛ باران میطلبید و دعای او مستجاب میشد بسیاری از تاریخ نویسان جریان ذیل را قید کرده اند؛ که در یکی از سالها قریش با خشکسالی عجیبی روبرو شدند و زمین و آسمان برکت و رحمت خود را از آنها باز داشت قریش صف کشان با چشمه های گریان رو به «ابوطالب» آورده و جداً درخواست کردند که به مصلی برود؛ و از مقام ربوبی برای مردم باران رحمت بطلد «ابوطالب» دست پیاپی را که پسر خرد سالی بود گرفت؛ و تکیه بر دیوار کعبه کرد، رو با آسمان نمود، و عرض کرد؛ پروردگار مهربان! بحق این «غلام» (در زبان تازی «غلام» به پسر خرد سال گویند) در حالیکه با انگشت خود اشاره بر رسول خدا میکرد، باران رحمت را بفرست، ما را مشمول کرم بی پایانت بنما.

مورخان بالاتفاق مینویسند؛ وی موقعی از خدا باران طلبید که در صفحه آسمان قطعه ای ابری نبود ولی چیزی نگذشت که توده های ابراز کنار افق پدیدار گشت؛ قفری از ابر آسمان مکه و صفحات نزدیک آنجا را فرا گرفت؛ غریور عد و فروغ برق غوغائی برپا نمود، سیلاب باران همه جا را فرا گرفت نقاط دور و نزدیک را سیراب و همه راضی و خوشحال گردیدند، ابوطالب در این هنگام اشعار ذیل را سرود (۱)

تفسیر بر نامه مسافرت

هنوز دوازده بهار از عمر محمد، نگذشته بود که «ابوطالب» با کاروان تجارتی قریش عازم شام گردید در آنندمیکه بارها بسته شده و شتران آماده حرکت، وزنک حرکت، دارند نواخته میشود، یک مرتبه فرزند برادر «ابوطالب» زمام ناقه ابوطالب را بدست گرفت در حالیکه اشک در

ثمال الیتامی عصمة للارامل

فهم عنده فی نعمة و فواضل

ووزان صدق و زنه غیر هائل

(۱) و ابیض یستقی العمام بوجهه

یلوذ به الهلاك من آل هاشم

و میوزان عدل لایخس شعیره

چشمانش حلقہ زده بود، گفت عمو جان! مرا بہ کی میسپاری؟ بایست من ہم ہمراہ تو بیایم، یک پردہ اشک در دیدہ محمد سبب شد کہ سیلاب اشک از چشمان ابوطالب سرازیر گردد .

در چنین موقعیت حساس، بدون هیچ پیش بینی، تصمیم گرفت از برادرزادہ دلجوئی بعمل آورد و او را ہمراہ خود ببرد، با اینکه جامی در کاروان برای او در نظر گرفته نشدہ بود۔ مع الوصف۔ ابوطالب زحمت مسافرت او را متحمل شد، و او را روی شتریکہ خود بر آن سوار بود، جای داد، و در تمام لحظات در فکر او بود، و در همین مسافرت کراماتی از او مشاهده نمود و اشارتی سرود کہ در دیوان ابوطالب ضبط گردیدہ است

در شماره آئندہ بخواست خدا در پیرامون خدمات و ایمان خالص یکتا شخصیت اسلامی (ابوطالب) مشروحاً بحث خواهیم نمود.

از آقای سید غلامرضا سعیدی

معلومات عمومی در جوامع اسلامی

« دوزی » مورخ معروف ہلندی در کتاب تاریخ مسلمین اسپانیا چنین می نویسد :

رو بہ رفتہ تمام مسلمانان اسپانیا خواندن و نوشتن را میدانستند ، در صورتی کہ آن روزها طبقہ عالی و راقی مسیحی ؛ با استثنای رجال دینی ، دارای چنین وضعی نبودند ! و نیز این نکتہ شنیدنی است کہ نوشته اند :

و در سال ۱۸۳۰ م ، یعنی ۱۳۲ سال قبل کہ دولت متجاوز و متعدی فرانسه الجزایر را بزور قوای جہمی تسخیر کرد ، سطح سواد عمومی در کشور الجزائر بالاتر از سطح سواد عمومی در کشور فرانسه بود ؛ و دولت متعدی و ستمگر فرانسه با ادعای نشر تعلیم و ترقی بیت (۱) قریب یک قرن و نیم این ملت آزادہ را مورد استعمار قرارداد تا سطح فرهنگ عمومی را ترقی دهد !

فاعتبروا یا اولی الابصار